

در دوره نوجوانی و جوانی، اساسی ترین تحولات زندگی انسان از طریق شکوفایی اصیل ترین نیازها به وقوع می پیوندد. از میان همه این احساس نیازها، نیاز به برخورداری از یک هویت مستقل، بیشترین تأثیر را در سرنوشت افراد و در نتیجه در سرنوشت جوامع بشری دارد.

جوان در این برهه از زندگی، به موازات احساس نیاز به داشتن یک هویت مستقل، از نظر ذهنی نیز دچار یک تحول بی سابقه مهمی می شود. ارزش های نسبتاً ثابت دوره کودکی فرو می ریزد، بدون این که نظام فکری و ارزشی خاصی جایگزین آن شود، در نتیجه، جوان با یک بحران فکری و فرهنگی بزرگی مواجه می گردد. چون نه همچون گذشته از طریق همانندسازی رفتار و عملکردهای خود به دیگران، می تواند به اعمال خود نظام منسجمی بخشد و نه از ایده و نظام فکری و ارزشی مستقلی برخوردار است تا در هر مورد مستقلاً تصمیم گیری خاصی داشته باشد. در چنین موقعیتی، اگر جوان از شرایط مناسب فکری و روحی و روانی نیز محیط فرهنگی و آموزشی شایسته ای برخوردار نباشد، در گزینش مسیر درست و انتخاب هویت واقعی دچار مشکل می گردد.

بحران هویت

از عدم توانایی فرد در تحصیل هویت انسانی، با تعابیر مختلفی یاد شده است. برخی از صاحب نظران از آن با تعبیر «گم کردن خویش» یا «از خود بیگانگی» یاد می کنند. و روان شناسان از این حالت اغلب تحت عناوینی چون: «آشفته گی هویت»، «اختلال هویت» و «بحران هویت» یاد می کنند و در توصیف آن می گویند: «بحران هویت عبارت است از عدم توانایی فرد در قبول نقشی که جامعه از او انتظار دارد»^(۱) به اعتراف همه صاحب نظران، جدی ترین بحران در طول زندگی انسان در خلال شکل گیری هویت او رخ می دهد؛ چون شخصی که فاقد یک هویت متشکل قابل قبولی باشد در طول زندگی با مشکلات بسیار زیادی روبه رو خواهد شد. چنین شخصی در درجه اول از حقیقت وجودی خود و استعداد و توانمندی هایی که دارد، آگاهی لازم ندارد و در درجه دوم، از هدف خلقت و نقشی که در نظام هستی بر عهده اوست بی اطلاع است، در نتیجه، از تشخیص شیوه درست ارتباط با دیگران و برخورد با پیش آمده ها نیز پاسخ به اصلی ترین پرسش های زندگی عاجز است. مجموعه این امور در نهایت، او را دچار سردرگمی در اغلب موضوع گیری ها می کند. طبیعی است که وقتی فرد خود را نشناخت و هدف از آفرینش جهان و انسان برای وی معلوم نگشت و با وظایفی که در جامعه بر عهده دارد آشنا نشد، نمی تواند نقش مثبتی در زندگی ایفا کند. بروز چنین وضعی و تزلزل فکری اعتقادی مهم ترین خطری است که سعادت انسان را در طول حیات مورد تهدید قرار می دهد.

نشانه ها و پیامدهای بحران هویت

همان گونه که برخورداری از هویت انسانی کامل، نشانه های مشخصی چون خودباوری، احساس ارزشمندی و توانایی حل مشکلات، موضع گیری مناسب در برخورد با پیش آمده ها و برخورداری از اراده و استقلال لازم و... دارد، فقدان یا اختلال هویت نیز آثار و نشانه هایی دارد. روان شناس معروف «اریکسون» در این باره می گوید: «فردی که قادر به یافتن ارزش های مثبت پایدار در فرهنگ، مذهب یا ایدئولوژی خود نیست، ایده آل هایش به هم می ریزد. چنین فردی که از به هم فروپاشی هویت رنج می برد، نه می تواند ارزش های گذشته خود را ارزیابی کند و نه صاحب ارزش هایی می شود که به کمک آن ها بتواند آزادانه برای آینده برنامه ریزی نماید»^(۲).

گرچه تعبیر «اریکسون» در نوع خود بجاست اما برای روشن شدن اثرات و نشانه های بحران هویت به برخی نتایج آن اشاره می گردد:

الف. بی برنامه گی در زندگی

انسانی که دچار بحران هویت شده است، نمی تواند برای زندگی خود طرح و برنامه منسجمی تهیه کند. چون چنین شخصی علاوه بر این که از درک اهداف اصلی حیات خود ناتوان است، در ایجاد انسجام بین هدف ها و وظایف عادی زندگی نیز دچار حیرت و سردرگمی است.

ب. غفلت از فرصت ها

از جمله عوارض بحران هویت، بیهوده تلف کردن وقت و از دست دادن فرصت ها است. بروز اختلال در هویت موجب می شود که فرد از تشخیص صلاح کار و عوامل سعادت آفرین و تعالی بخش ناتوان گردد. در نتیجه، چنین فردی اغلب، اوقات خود را به بطالت می گذراند. برای چنین فردی مهم نیست که سرمایه اصلی زندگی را، که عبارت از لحظات عمر است، چگونه از دست می دهد.

ج. مسؤولیت گریزی

از آنجا که احساس مسؤولیت با نوع نگرش انسان به جهان، انسان، خدا معنی پیدا می کند، فرد از خود بیگانه نمی تواند جایگاه خود را در نظام هستی به صورت شایسته تشخیص دهد. در نتیجه از پذیرش مسؤولیت ها شانه خالی می کند. روشن است که کسی که نتوانست پاسخی برای سوالات اساسی زندگی خود پیدا می کند، در حقیقت انگیزه ای هم برای پرداختن به وظیفه خویش در قبال خود و جهان و دیگران نخواهد داشت.

د. دل مشغولی های بی ارزش

از مظاهر روشن فقدان هویت، مشغول بودن به هدف های ناچیز و کارهای بی ارزش است. فردی که دچار خود فراموشی شده، هرگز نمی تواند در زندگی برای خود نقش مؤثری پیدا کند. به همین دلیل ضمن احساس پوچی، اغلب اوقات خود را در کارهای بیهوده صرف می کند و چون این قبیل کارها، کم کم ارزش و اعتبار خود را در نزد شخص از دست می دهد، فرد در نهایت دچار احساس بی ارزشی، یأس و بی معنایی می شود. چه

بحران هویت

بسا در چنین مواقعی
حتی دست به خودکشی نیز... خواهد زد.

ه تقلید کورکورانه از دیگران

اغلب افرادی که به بحران هویت دچارند، دارای شخصیت بسیار منفعلی هستند. چون از جهان بینی و نظام ارزشی ثابتی برخوردار نیستند، اعمال و رفتار و ارزش های خود را براساس دیدگاه های دیگران تنظیم می کنند. روشن است در این حد اهمیت قائل شدن به داورهای معقول و غیرمعقول دیگران و احساس خودکم بینی زمینه ای برای نفوذ اندیشه ها و ارزش های غلط بیگانگان است و این امر گاهی آن چنان مؤثر واقع می گردد که فرد حتی کوچک ترین واکنش در قبال دستورات و القابات غلط فرهنگی آنان را، نوعی ارتجاع تلقی کرده، پای بندی به ارزش های خودی را خلاف اصول مدنیت و تمدن می پندارند! بدین وسیله، بستر تسلط همه جانبه فکری و اقتصادی و فرهنگی بیگانگان را بر سرنوشت خود و جامعه با دست خویش فراهم می سازد.

عوامل بروز بحران هویت

همان گونه که پیش از این بیان شد، فرد در فرایند دست یابی به هویت کامل انسانی، از عوامل گوناگونی چون خانواده، نهادهای آموزش و پرورش، نظام سیاسی و فرهنگی و اجتماعی حاکم بر جامعه و رسانه ها و مطبوعات و تبلیغات بیگانگان و... متأثر می گردد. البته در این میان، دو عامل نخست بیش ترین تأثیر را دارند. بر این اساس، افرادی که از نعمت والدین و خانواده های مناسبی برخوردارند و در نتیجه سرپرست های فیهمی دارند، ضمن حفظ تعادل روحی و روانی، زمینه رشد و تفکر و بینش آنان هماهنگ با سایر استعدادها می گردد. چنین افرادی با توجه به توانمندی هایی که قبل از این پیدا کرده اند، به راحتی می توانند این بحران را پشت سر بگذارند و به تمام پرسش های مربوط به کسب هویت مستقل پاسخ صحیحی دهند. در نتیجه، از دچار شدن به تحیر و سردرگمی در پیش آمدهای زندگی در امان باشند و اما اگر چنین مسؤولیتی به هر دلیلی در محیط خانواده به انجام نرسد، روشن است که جوان تربیت یافته در چنین خانواده ای قادر نخواهد بود در فرایند هویت یابی به موفقیت لازمی دست یابد.

نهاد آموزش و پرورش و یا به عبارت دیگر، مجموعه نهادهای فرهنگی جامعه پس از خانواده مؤثرترین عامل تأثیرگذار در تکوین هویت اشخاص محسوب می شوند. اگر مجموعه آموزه های این بخش از جامعه با توجه به واقعیت های وجودی انسان و جهان تهیه شود و در انتقال آن به افراد نیز از مناسب ترین شیوه ها استفاده گردد، در مرحله جست و جوی هویت قشر جوان با کم ترین تلاش قادر خواهد بود جایگاه واقعی خود را در کل نظام هستی و در نتیجه در جامعه تشخیص دهد و به وظایف و مسؤولیت هایی که برعهده دارد به نحو احسن عمل نماید و از عوارض آشفتگی هویت در امان بماند.

امروزه به لحاظ حاکمیت نظام استکباری غرب در جوامع بشری، از جمله مهم ترین عوامل اختلال در هویت افراد، تبلیغ فرهنگ اومانیستی غرب است. استکبار جهانی با در اختیار گرفتن دست آوردهای علمی و تکنولوژیک از طریق به کار بردن پیچیده ترین شیوه های تبلیغی به ترویج اصول و ارزش های منحط خود می پردازد که اغلب با آموزه های فرهنگی و ارزش های دینی و ملی سایر جوامع در تعارض اند. از این رو این ارزش ها مانع از تکوین هویت واقعی افراد است و موجب از خود بیگانگی و غرب زدگی و پوچ گرایی و تمایل به هویت منفی غربی است. از جمله دست آوردهای خطرناک آن، این که اصولاً هویت زدایی از جمله مهم ترین اهداف عوامل استکبار است و بدون چنین کاری، زمینه برای تسلط نظام ضد بشری غرب در هیچ جامعه ای فراهم نمی گردد.

علاوه

بر آنچه گذشت اموری چون ویژگی های شخصیتی هر فرد، نظام اجتماعی و اصول فرهنگی ملت ها، نوع اعتقادات و فرهنگ دینی جامعه، عملکرد رهبران، ویژگی های الگوهای پذیرفته شده اجتماعی، میزان خودباوری و اعتماد به نفس افراد و نظام اخلاقی در رشد اندیشه ها و سلامت روانی افراد و چگونگی تکوین هویت آنان مؤثرند.

جوان و بحران هویت جهانی

به دنبال نهضت عصرنوزایی در نوع تفکر و جهان بینی بشر تحوّل بسیار عظیمی پدید آمد، زیرا بین جهان بینی و رفتارها رابطه نزدیکی وجود دارد. توضیح آن که وقتی در جریان عصرنوزایی مکتب اومانیسم به معنای انسان محوری، جای مکاتب الهی و خدامحوری را گرفت و به اصطلاح، انسان در جایگاه خدا قرار گرفت و ملاک خوبی ها و بدی ها امیال و غرایز خود انسان رشد هویت الهی انسان جای خود را به هویت ماده گرایی و لذت پرستانه داد. از این پس، به موازات تغییر در جهان بینی، انحطاط اخلاقی نیز شروع شد. در نتیجه مکاتب الحادی انسان مدار، لیبرالیسم و آزادی بی حد و مرز و به دنبال آن، نیهیلیسم (پوچ گرایی) با هدف مذهب ستیزی پایه گذاری و حاکمیت پیدا کرد. و بدین سان، بشر غربی هویت اصیل انسانی خود را از دست داد و کم کم با اصالت پیدا کردن تکنیک و اقتصاد، انسان آن چنان گرفتار سیطره تکنولوژی شد که خود نیز به ماشین تبدیل گردید.

امروزه در اثر پدید آمدن این بحران، زمینه همه فضیلت های اخلاقی و ارزش های معنوی، به ویژه در میان مردم جوامع غربی از بین رفته است و در اثر آن، به جای صلح و امنیت، ناامنی و ظلم و تعدی سراسر جهان را فرا گرفته است، به گونه ای که انسان ها به منظور اشباع هرچه بیش تر غرایز امیال حیوانی خود از هیچ گونه خیانت و ستم به یکدیگر روی گردان نیستند. تعجب آور تر آن که، تمام این کارها را تحت عناوین زیبا و خوش رنگ و لعابی چون: دفاع از حقوق بشر و مبارزه با تروریسم و... انجام می دهند! این وضع، نتیجه طبیعی بروز اختلال هویت بشر عصر حاضر است که به دلیل پشت پا زدن به ارزش های معنوی و اعتقادات اصیل دینی و ملاک های صحیح عقلی برای وی پیش آمده است. رهایی از این وضع جز از طریق رجوع به فطرت اولیه و بازیابی و بازشناسی حقیقت اصیل انسانی خویش میسر نیست و صد البته، علایم چنین بازگشتی کم و بیش در اقصی نقاط جهان، به ویژه در عهد تمدن غربی به چشم می خورد. به عنوان مثال، اندیشمندان بزرگ معاصر وقتی بی هویتی انسان و از خود بیگانگی و حیرت و سرگشتگی او را در اثر سیطره تکنولوژی بی روح مشاهده کردند، درصدد برآمدن تا هویت مستقلی برای انسان سرگشته امروزی تدارک بینند در این راستا، پیشنهادهایی هم مطرح کردند:

«انیشتم»، راه حل گریز از خلأ روانی و فقدان خوشبختی، رفع ابهام و آشفتگی از هدف های زندگی انسان است؛

«هانری برگسن»، نیاز به منابع تازه اخلاقی و معنوی و تغییر روش اخلاقی را راه نجات از بی هویتی دانست؛

«ماکس پلانک»، پیروزی خدانشناسی را عامل ویرانی فرهنگ و نابودی هرگونه امید به آینده معرفی کرد؛

«آلبرت شوابتر»، بر احیای سنت های اخلاقی تأکید کرد و... (۳)

و در این میان چون قرآن غفلت از خدا را عامل اصلی خودفراموشی و بحران هویت انسانی معرفی می کند (۴) در نتیجه، راه صحیح خودیابی را هم خدانشناسی می داند. اصولاً محال است که انسان بتواند حقیقت خود را جدا از علت و آفریننده خود درک کند. بنابراین، ایمان به خدا بهترین و در عین حال، صحیح ترین راه دستیابی به هویت واقعی است.

..... پی نوشت :

۱. روان شناسان بزرگ، ص ۶۴
۲. تضادهای درونی ما، ص ۱۳۴
۳. سروش، شماره ۱۰۲۱، ص ۷۱
۴. سوره حشر آیه ۱۹